

معنی‌شناسی و کاربردشناسی حنیف در قرآن*

محمد محمودپور

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

mahmoodpoor @ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

واژه حنیف و جمع آن حنفاء دوازده بار در قرآن به کار رفته و در متون روایی و تاریخی معانی متعددی از آن استفاده شده است. نگارنده در این نوشتار قبل از هر چیز به ریشه‌شناسی آن پرداخته و پس از استخراج معانی لغوی و سیر تحول آن در زبان عربی بیان می‌کند که با توجه به قرآن و سنت نبوی و اسناد و مدارک موجود، واژه حنیف در صدر اسلام در آغاز کاربرد مجازی داشته و به مرور، به صورت اصطلاحی و در معنای «مسلمان» به کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: حنیف و حنفاء، دین، فرهنگ، عرب جاهلی.

* - تاریخ وصول: ۸۲/۱۲/۱۳ ؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۳/۶/۲

مقدمه

حنیف واژه‌ای معماگون و ریشه‌اش هنوز مبهم است. از این رو، تعیین معنای دقیق و اصلی آن بسیار دشوار است (ایزوتسو، ص ۱۴۱؛ جفری، ص ۱۸۲). برخی از محققان (زریاب، ص ۸۰؛ وات ۱۶۶) چون از یافتن معنای دقیق و ریشه آن، باز ماندند، چنین ابراز داشته‌اند که برای درک معنای اسلامی و کاربرد قرآنی حنیف نیازی به پیدا کردن وجه اشتقاق آن نیست. زریاب (همانجا) معتقد است، با توجه به اینکه خداوند به زبان عربی و برای هدایت قوم عرب سخن گفته است، نمی‌بایست از استعمال کلمه حنیف ابهامی در ذهن شنوندگان زمان حضرت رسول (ص) به وجود آمده باشد. در مقابل، آرتور جفری (همانجا) بیان می‌کند که حضرت محمد (ص) احساس می‌کرده شنوندگان وی برای دریافت معنای درست این واژه نیاز به توضیح و تبیین دارند. بررسی آیات قرآنی تا حدی نظر جفری را تأیید می‌کند.

معنای لغوی

حنیف از ریشه «حَنَفَ» به معنای گرایش از گمراهی به راستی است. هم چنانکه جنف به معنای گرایش از راستی به گمراهی است (راغب اصفهانی، ص ۱۳۳). برخی معنای اصلی آن را مطلق گرایش و میل ذکر کرده‌اند (ابن اثیر، *النهاية*، ۴۵۱/۱؛ ابن فارس، ۱۱۰/۲) که با حروف جر مختلف معنایش تغییر می‌کند: «الحنیف المائل من خیر الی شرّ او من شرّ الی خیر» (ابن منظور، ۵۷/۹). استقامت و استواری نیز در ضمن معنای حنف آمده است (همانجا؛ قرطبی، ۱۴۰/۲؛ شیخ طوسی، ۴۷۹/۱). در واژه‌نامه‌های تازی برای حَنَفَ معنای کژی و اعوجاج در پا را نیز ذکر کرده‌اند و به کسی که بر پشت پا راه می‌رود «احنف» می‌گویند (خلیل بن احمد، ۴۳۶/۱ و ۵۷/۹؛ راغب اصفهانی، ص ۱۳۳؛ زمخشری، *اساس البلاغه*، ص ۱۴۴). از این رو صخر (از رجال معروف صدر اسلام که در فتح ایران نقش مهمی داشت) به خاطر کژی در پایش

به احنف بن قیس معروف بود. شعر اصمعی «و الله لولا حنفا برجله / ما كان فی فتیانکم من مثله» (ابن منظور، ۵۷/۹؛ قرطبی، ۱۴۰/۲) معنای لغوی فوق را تأیید می‌کند. اکثر دانشمندان (ابن منظور، ۵۷/۹؛ طبری، تفسیر، ۴۴۰/۱؛ راغب اصفهانی، ص ۱۳۳؛ قرطبی، ۱۴۰/۲؛ طبرسی، ۴۸۶/۱) چنین معنایی را استعاری دانسته‌اند و می‌گویند عرب از باب تفاعل به خیر به کسی که در پایش کژی و پیچ و تاب است، «احنف» می‌گویند؛ همچنانکه برای مار گزیده واژه «سلیم» و برای بیابان خشک و بی‌آب و علف واژه «مفازه» را به کار می‌برند.

کاربرد اصطلاحی

در عرب جاهلی به کسانی که به پیروی از دین ابراهیم (ع) از پرستش بتان کناره می‌گرفتند و از گوشت قربانی آنها نمی‌خوردند (ابن سعد، ۳۷۹/۳؛ طبری، تفسیر، ۱/۱ - ۴۴۰؛ ابن اثیر، *النهاية*، ۴۵۱/۱؛ ابن حبیب، ص ۵۳۲) و به سنت حج و ختنه عمل می‌کردند (راغب اصفهانی، ص ۱۳۳؛ طبری، تفسیر، ۴۴۱/۱؛ فیروزآبادی، ۱۳۰/۳؛ زبیدی، ۷۸/۶) و ازلام و شراب خواری را حرام می‌دانستند (ابن حبیب، ص ۵۳۱)، حنیف می‌گفتند. شیخ طوسی (۴۸۰/۱) در پاسخ به سؤال «من این عرف فی الجاهلیة الحنیف؟» می‌گوید هر کس که از یهود و نصرانیت برمی‌گشت و حج می‌گزارد حنیف نامیده می‌شد. زمخشری (*اساس البلاغة*، ص ۱۴۴) و زبیدی (۷۸/۶) عبارت «العابد المتحنف» را در شعر جِران العود «ادرکن اعجازاً من اللیل بعد ما / اقام الصلاة العابد المتحنف» به مسلمان تعبیر می‌کنند، در حالی که بوهل (*دائرة المعارف الاسلامیة*، ۱۲۸/۸) آن را مناسب حال یک راهب عربی می‌داند.

در جایی دیگر جوهری (ابن منظور، ۵۸/۹) و زمخشری (*اساس البلاغة*، ص ۱۴۴) با بیان شعر ابن حَبْنَا التمیمی «و ماذا غیر انک ذو سبال / تَمَسَّحُهَا و ذو حسب حنیف» از عبارت «حسب حنیف» تعبیر به اسلام کرده‌اند. در شعر معروف امیه بن ابی الصلت

«کل دین يوم القيامة عندالله / الا دين الحنيفية بور» (سهیلی، ۲۸۵/۱) که از دین حنیف به عنوان تنها دین ماندگار تا روز قیامت یاد می‌کند، به نظر می‌رسد که منظور وی همان اسلام باشد. در روایتی از امام صادق (ع) نیز آمده که حنیفیت همان اسلام است (فیض کاشانی، ۱۴۳/۱). در تمامی اشعار فوق و دیگر اشعاری که در سالهای آغازین اسلام سروده شده، هر کجا واژه حنیف به کار رفته، طبق تحقیقات مارگلیوث، به طور کلی به معنای مسلمان است و در موارد نادری که احتمالاً متعلق به دوره پیش از اسلام است به معنای کافر آمده است (جفری، ص ۱۸۴). در تأیید معنای اخیر یعقوبی (۷۷/۱) فلسطینیهایی را که با داوود در حال جنگ بودند، حنفاء ستاره پرست معرفی می‌کند و مسعودی نیز نه تنها صابئین را حنفاء می‌خواند (التنبیه، ص ۷۹)، بلکه پادشاهان فارس قبل از کیش زرتشت و پادشاهان روم قبل از نصرانیت را حنفاء می‌نامد (التنبیه، ص ۱۲۵). شهرستانی صابئین و حنفاء را دو فرقه موجود در زمان حضرت ابراهیم ذکر می‌کند (۲۱۰/۱؛ نک ۴۶/۲ - ۱۰: مناظره حنفاء و صابئین) که اولی ستاره پرست و دومی بت پرست بودند و مأموریت آن حضرت مبارزه با هر دو گروه و جایگزینی «الحنيفية السمحة السهلة» بوده است (۲۱۱/۱). ابن ندیم (ص ۳۲: الفن الثاني من المقالة الاولى) حنفاء را صابئین ابراهیمی معرفی می‌کند. آلوسی (۵/۲ - ۲۲۴) نیز قوم ابراهیم (ع) در حران (دار الصابئه) را به گروههای مختلفی تقسیم می‌کند که یکی از آنها را حنفاء می‌خواند. وی در ادامه، حنفاء را نیز به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی در بت پرستی با مشرکان و گروهی در حنیفیت با اسلام اشتراک دارند.

جواد علی (۴۵۴/۶) حنیف را در اصل به معنای «صابی» یعنی کسی که از دین قومش خارج شده است، می‌داند. این نظر با کاربردهای حنیف در زبانهای دیگر در معنای ملحد، منافق و کافر سازگار است. همچنانکه به پیامبر (ص) و یارانش در مکه «الصباء» یا «الصابی» می‌گفتند (رامیار، «صبی‌ها، صابئین»، ص ۱۵۵).

برای دریافتن ارتباط بین معانی ذکر شده فوق، ناگزیر باید به اصل و ریشه واژه حنیف پرداخت. اکثر دانشمندان اسلامی چنانکه در مبحث لغوی ذکر شد، معتقد به عربی بودن ریشه آن هستند. ابن هشام با فرض امکان تبدیل ثاء به فاء در زبان عربی - چون تبدیل جدث به جدف - تحنف و تحنث (از حنث به معنای گناه و تحنث یعنی دوری از گناه) را از یک ریشه می‌داند و هر دو را به معنای تبرّر (= فرمانبرداری کردن و پرهیز از گناه) می‌داند (سهیلی، ۳۸۰/۲؛ البته سهیلی در شرح مطلب فوق ضعف و سستی نظر ابن هشام را ذکر می‌کند، نک ۱/۲ - ۳۹۰؛ رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۲).

وات (166) نظر ابن هشام را از نمونه تلاشهای مسلمانان برای یافتن شواهدی برای مفهوم قرآنی حنیف می‌داند ولی آرتور جفری (ص ۱۸۴) این گونه حدسیات را در تبیین معنای حنیف بی‌فایده می‌داند. با این حال، برخی از دانشمندان مسلمان از دیرباز دریافته بودند که حنیف از واژه‌های دخیل است؛ از جمله، مسعودی (التنبیه، ص ۷۹) این کلمه را معرب «حنیفوا» یا «حنیبا»ی سریانی می‌داند و ابن العبری نیز «حنفه» سریانی را در مورد صابئین به کار می‌برد (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۱). واژه سریانی حَنَفَه (حَنِبَه، حنیبوا یا حنیفوا) در اصل به معنای کافر و مشرک است و در برخی موارد به اشخاصی که دارای فرهنگ یونانی (یونانی مآب) بودند نیز اطلاق می‌شده است (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۰؛ وات، همانجا). از نظر وات (همانجا) تلاش مشرکان حرانی یونانی شده (صابئین) در اینکه خود را اهل کتاب معرفی کنند در کاربرد قرآنی حنیف مؤثر بوده است. البته بعضی از علماء لفظ صابئه را اسم فاعل «صبا» به معنی میل گرفته‌اند و کسی که از کیشی به کیشی دیگر برود صابئی نامیده می‌شد و از اینجا میان ایشان و احناف رابطه‌ای یافته‌اند (رامیار، «صبی‌ها، صابئین»، ص ۱۵۵). عده‌ای افزون بر عربی یا سریانی بودن واژه حنیف، ریشه عبری و حبشی نیز برای آن ذکر کرده‌اند (نک: رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۱؛ جواد علی، ۴/۶ - ۴۵۳؛ وات، همانجا؛

دائرة المعارف الاسلامیة، ۱۲۹/۸). حتی برخی (خزائلی، ص ۲۹۷) احتمال داده‌اند. حنیف مأخوذ از ریشه پهلوی هونوی (= وعده خوب) باشد.

حنفاء

با توجه به مطالب فوق، بنا به گفته نلدکه و آرتور جفری (ص ۱۸۵) به نظر می‌رسد، واژه حنیف از حنفه سریانی و به معنی کافر و مشرک باشد و احتمالاً اعراب پیش از اسلام نیز آن را در همان معنای اصلی خود و به عنوان اصطلاحی رایج و معروف، بر کسانی که نه بر دین یهود و نصاری بودند نه بر دین خودشان، اطلاق می‌کردند. چنین فرضی نه تنها با شواهد و مدارک پیش از اسلام آن، در معنای کافر و مشرک سازگار است بلکه با وضعیت افرادی که قبل از اسلام به حنیف مشهور بودند، همخوانی دارد. مسعودی (مروج الذهب، ۷۵/۱ - ۶۵) ضمن معرفی یکتاپرستانی به نام اهل فترت که مابین رسالت حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) زندگی می‌کردند به معرفی افرادی که مشهور به حنیف بودند نیز می‌پردازد. افرادی چون زید بن عمرو بن نفیل (نک: ابن اثیر، اسد الغابه، ۲۹۵/۲؛ طبری، تاریخ، ۲۹۵/۲؛ ابن کثیر، ۲۹۶/۲) و رقه بن نوفل (نک: ابن اثیر، اسد الغابه، ۸/۵ - ۴۴۷؛ ابن قتیبه، ص ۵۹؛ طبری، تاریخ، ۳۰۲/۳؛ ابن کثیر، ۲۹۷/۲) عبیدالله بن جحش (نک: طبری، تاریخ، ۱۶۵/۳؛ جواد علی، ۴۶۹/۶) و عثمان بن حویرث (جواد علی، ۴۷۷/۶) و ... در صدد یافتن حنیفیت و دین حضرت ابراهیم (ع) بودند که نهایتاً سه تن اخیر به مسیحیت گرویدند (جواد علی، ۷/۶ - ۴۷۶؛ زریاب، ص ۸۱ و ۱۰۲) اما زید بن عمرو از قوم خود کناره گرفت و به دین دیگری در نیامد (ابن سعد، ۱۶۲/۱؛ ابن قتیبه، ص ۵۹؛ آلوسی، ۲۵۲/۲؛ زریاب، ص ۸۱ و ۱۰۲). جواد علی (۴۶۱/۶) علت اصلی نصرانی نامیده شدن اکثر حنفاء را اشتباه راویان مسیحی می‌داند که بین انکار بت پرستی از طرف حنفاء و مسیحیت فرقی قائل نشدند. از این رو، اکثر حنفاء را مسیحی معرفی کرده‌اند در حالی که به واقع چنین

نبوده است.

اگر چه چنین افراد صاحب تفکر و منطق که گاهی در اخلاق و عادات زشت هم عصران خود تأمل می‌کردند و با دیدن عمل لغو بت پرستی، وجدانشان بیدار می‌شد و به یاد ابراهیم (ع) و یگانه پرستی او می‌افتادند و از پرستش بتان کناره می‌گرفتند، کم نبودند (نک: ابن حبیب، ص ۲ - ۵۳۱؛ آلوسی، ۲۸۶/۲ - ۲۴۴؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ۷۵/۱ - ۶۵؛ جواد علی، ۴/۶ - ۴۶۳؛ رامیار، *تاریخ قرآن*، ص ۴۲) ولی به درستی مشخص نیست که چه تعداد از این افراد مثل زید بن عمرو بن نفیل توانستند با گریز از ادیان رایج زمان خود، احتمالاً به دین حنیف برسند. با توجه به گفتار پیامبر (ص) در مدح زید بن عمرو «او در قیامت به تنهایی به دین واحدی برانگیخته خواهد شد» (ابن اثیر، *اسد الغابه*، ۲۹۵/۲؛ ابن قتیبه، ص ۲۴۵). اجمالاً چنین به نظر می‌رسد که تعداد این افراد نباید زیاد بوده باشد و احتمالاً زید در این آیین تنها بوده است. عمل چنین افرادی بیشتر به نوعی رهبانیت مسیحی شبیه بود (جواد علی، ۴۵۳/۶) که بعضاً به دور از مردم قبیله خود، در خارج از شهر و آبادی، گوشه نشینی و عزلت اختیار می‌کردند و گاهی نیز به خاطر رک گوییها و عدم سازش کاریشان، متحمل رنج و آزار می‌شدند (ابن کثیر، ۲۹۷/۲؛ جواد علی، ۸/۶ - ۵۰۷؛ زریاب، ص ۱۰۲؛ لینگز، ص ۱۶). با توجه به چنین وضعیتی مفهوم احادیث نبوی: «احب الادیان الی الله الحنیفیة السمحة» (خلیل بن احمد، ۴۳۶/۱؛ ابن منظور، ۵۸/۹؛ طبرسی، ۴۸۶/۱؛ شیخ طوسی، ۴۸۰/۱)، «احب الادیان الی الحنیفیة السمحة» (جواد علی، ۴۵۰/۶)، «بعثت بالحنیفیة السمحة السهلة» (ابن منظور، ۵۸/۹؛ جواد علی، ۴۵۰/۶) و «لم ابعث بالیهودیة و لا بالنصرانیة و لکنی بعثت بالحنیفیة السمحة» (جواد علی، ۴۵۰/۶) روشتر می‌شود؛ چرا که ایشان رهبانیت را مخالف با حنیفیت می‌دانست و حتی زمانی که ابو عامر بن صیفی معروف به راهب در حالی که خودش را همچون پیامبر (ص) بر دین حنیف می‌دانست، نزد حضرت آمد، پیامبر (ص) وی را به خاطر داشتن چنین اعتقادی فاسق خواند (جواد

علی، ۴۵۸/۶.

کاربرد قرآنی

واژه حنیف ده بار در قرآن به کار رفته است. هشت مورد آن (بقره/۱۳۵؛ آل عمران/۶۷ و ۹۵؛ نساء/۱۲۵؛ انعام/۷۹ و ۱۶۱؛ نحل/۱۲۰ و ۱۲۳) به طور صریح درباره دین حضرت ابراهیم (ع) است. در دو مورد دیگر با عبارت «اقم وجهک للدين حنیفا» (یونس/۱۰۵؛ روم/۳۰) به پیامبر (ص) سفارش شده که دینش را همچون حنیفاء برپا دارد. در هشت مورد از موارد دهگانه فوق (بقره/۱۳۵؛ انعام/۷۹ و ۱۶۱؛ یونس/۱۰۵؛ نحل/۱۲۰ و ۱۲۳؛ آل عمران/۶۷ و ۹۵؛ و در آیه ۳۱ سوره حج با عبارت «حنفاء لله غیر مشرکین به») در پاسخ به مشرکانی که پیش از اسلام خود را حنیف می‌نامیدند (ابن منظور، ۵۷/۹) آشکارا و بلافاصله توضیح داده شده که منظور از حنیف غیر مشرک است. البته شهرستانی (۲۱۲/۱) همراه بودن همیشگی حنیف و غیر مشرک را از این باب دانسته که توحید مهمترین رکن حنیفیت است. افزون بر موارد فوق در پاره‌ای آیات نظیر [ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین] (آل عمران/۶۷) و [و قالوا کونوا هوداً او نصراً تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین] (بقره/۱۳۵) پیامبر (ص) مأموریت می‌یابد تا با صراحت یهودی و نصرانی بودن را نیز از دامن ابراهیم بزداید، زیرا آنان نیز چون مشرکان ادعای پیروی از دین ابراهیم (ع) را داشتند (زمخشری، الکشاف، ۱۹۴/۱). ایشان همچنین مأموریت می‌یابند تا دین ابراهیم (ع) را طبق آیه [فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلک الدين القيم و لکن اکثر الناس لا یعلمون] (روم/۳۰)، دین فطری و حقیقی انسان معرفی کند.

جمع واژه حنیف به صورت حنیفاء نیز دو بار در قرآن با عبارتهای [حنفاء لله غیر مشرکین به] (حج/۳۱) و [ما امروا الا یعبدوا الله مخلصین له الدين حنیفاء] (بینة/۵)

به کار رفته است و هر دو آیه مدنی فوق در احتجاج با اهل کتاب و مشرکان نازل شده است.

از بررسی آیات قرآنی چنین بر می‌آید که واژه حنیف یا به عبارت دیگر حنیفیت تا حدی برای شنوندگان پیامبر (ص) شناخته شده بود. ولی از لحاظ معنا و مفهوم و به ویژه مصداق، چنان که باید مشخص نبوده است، زیرا ایشان در تمامی موارد، پس از ذکر واژه حنیف به توضیح درباره آن پرداخته است. همچنین باید اضافه کرد که حنیفیت گروه و جنبش خاصی را شامل نمی‌شده بلکه بیانگر نوعی صفت و اندیشه بود که یهود و نصاری حتی مشرکان مدعی اتصاف بدان بودند. این معنا با کاربرد قرآنی حنیف به صورت «حنفاء لله» (حج/۳۱) و «حنیفاً مسلماً» (آل عمران/۶۷) نیز تأیید می‌شود. همچنین موفقیت پیامبر (ص) در اینکه به راحتی و بدون هیچ منازعه‌ای توانست خودش و یارانش را به عنوان پیروان واقعی ابراهیم (ع) معرفی کند، مؤید مطلب فوق است (وات، ۱۶۶). این موفقیت تا حدی بود که به زعم برخی (همو، ۱۶۵) کاربرد اصطلاحی «اسلام» و «مسلم» بعد از پایان قرن دوم هجری مصطلح شد و تا آن زمان اصطلاح «حنیف» و «حنیفیت» رایج بوده است. این ادعا تا حدی با قرائت^۱ ابن مسعود تقویت می‌شود، جای که وی آیه «ان الدین عندالله الاسلام» (آل عمران/۱۹) را به صورت «ان الدین عندالله الحنیفیة» قرائت کرده است و به سختی می‌توان این عمل را تحریفی از جانب وی قلمداد کرد (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۳۹؛ وات، ۱۶۶).

۱. واژه «قراءة» در زمان پیامبر (ص) در دو معنای تلاوت لفظ و تعلیم معنی لفظ [تفسیر] به کار برده می‌شد، اما پس از گسترش اسلام، واژه «قراءة» تنها در معنای دوم یعنی تعلیم لفظ به کار می‌رفت (رك. عسکری، ۲۹۱/۱ - ۲۹۰).

نتیجه

حنیف و حنیفیت در کاربرد اسلامی و در قرآن به معنای مسلمان و اسلام است. این واژه در متون و اشعار به جا مانده از دوره جاهلیت به معنای نفی بت پرستی و تلاش برای یافتن دین حضرت ابراهیم (ع) بوده است. به نظر می رسد این کلمه را ابتدائاً مخالفان حنفاء در همان معنای اصیل سریانی، یعنی کافر و مشرک، به کار می گرفتند و به مرور، اسم خاصی شد برای همه کسانی که در جستجوی دینی غیر از بت پرستی رایج در عربستان بودند. در چنین فضا و موقعیتی بود که پیامبر توانست از واژه حنیف یعنی دین مورد جستجوی اهل تفکر، برای معرفی اسلام استفاده کند.

منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، بلوغ الارب، تحقیق محمد بهجه الاثری، الطبعة الثالثة، دار الکتب الحدیثه، مصر، ۱۳۴۲ هـ.
- ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۳ م.
- _____، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق محمد ابراهیم البناء و دیگران، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ابن حبیب، المنمق، تحقیق خورشید احمد فارق، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس دایرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد رکن، ۱۳۸۴ هـ / ۱۹۸۴ م.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م.
- ابن فارس، مقاییس اللغة، تحقیق عبدالاسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، مكتبة الحلبي و اولاده، مصر، ۱۳۹۰ هـ / ۱۹۷۰ م.
- ابن قتیبه، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، مطبعة دار الکتب، ۱۹۶۰ م.
- ابن کثیر دمشقی، البداية و النهایة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م.
- ابن منظور الافریقی، لسان العرب، دار صادر، بیروت، بی تا.

- ابن ندیم، *الفهرست*، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، تحقیق عبدالامیر مهنا، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م.
- ابن هشام، *السيرة النبوية*، (ذیل الروض الانف)، بی تا.
- ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- بوهل، فرانتس؛ «حنیف»، *دایرة المعارف الاسلامیة*، تراجعها وزارة المعارف، المجلد الثامن، بی تا.
- جفری، آرتور، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، الطبعة الاولى، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۰ م.
- خزائلی، محمد، *اعلام قرآن*، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵].
- خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تصحیح اسعد الطیب، الطبعة الاولى، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ هـ.
- رامیار، محمود، «صبی‌ها، صابئین»، *نشریة دانشکده علوم معقول و غیرمنتقول مشهد*، اسفند ۱۳۴۷ ش.
- _____، *تاریخ قرآن*، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- الراغب الاصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق ندیم مرعشلی، دار الکاتب العربی، بی تا.
- زریاب، عباس، *سیره رسول الله (ص)*، (*از آغاز تا هجرت*)، چاپ دوم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- الزبیدی، *تاج العروس*، منشورات دار المكتبة الحیة، بیروت، بی تا.
- زمخشری، جار الله، *اساس البلاغة*، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م.
- _____، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، الطبعة الثانی، نشر البلاغة، قم، ۱۴۱۵ هـ.
- سهیلی، عبدالرحمن، *الروض الانف*، تحقیق عبدالرحمن الوکیل، قاهره، ۱۳۸۷ هـ /

١٩٦٧م.

- شهرستاني، *الملل و النحل*، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، مكتبة الانجلو المصرية، قاهره، بي تا.

- شيخ طوسى، *تفسير البيان*، تحقيق احمد حبيب قصير العاملى، مكتبة الامين، نجف الاشرف.

- طبرى، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، دار مكتبة الحياة، بيروت، ١٣٨٠ هـ / ١٩٦١م.

- طبرى، ابن جرير، *جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)*، الطبعة الثانية، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٢ هـ / ١٩٧٢م.

- _____، *تاريخ الطبرى*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت،

١٣٨٤هـ/١٩٩٣م.

- فيروزآبادى، *القاموس المحيط*، مؤسسه الحلبي و شركاه، قاهره، بي تا.

- فيض كاشانى، *الصارى فى تفسير القرآن*، چاپ پنجم، كتابفروشى اسلاميه، بي تا.

- قرطبي، *الجامع لاحكام القرآن*، الطبعة الثالثة، دار الكتب المصرية، قاهره، ١٣٨٧ هـ/١٩٦٧م.

- عسكرى، سيد مرتضى، *القرآن الكريم و روايات المدرستين*، المجمع العلمى الاسلامى،

[بي جا]، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٦م.

- مسعودى، *التنبيه و الاشراف*، تصحيح عبدالله اسماعيل الصاوى، مكتبة المثنى بغداد،

١٣٥٧هـ/١٩٣٨م.

- _____، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، الطبعة

الثانية، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٦٧ هـ / ١٩٤٨م.

-Watt, W.M., "Hanif". *ET*².

- Lings, Martin, *Muhammad*, London, Islamic Texts Society, 1983.